

هو العليم

رابطه غدیر با تعقل و بروز ولایت

عید غدیر ۱۴۳۰ هجری قمری

بیانات:

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی  
قدس الله سره

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
و صلى الله على سيدنا و نبينا ابي القاسم محمد و اهل بيته الطاهرين  
و اللعنة على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين

### هدف از برگزاری مجالس اهل بيت

آيه‌ای که در خصوص امروز وارد است و مختص به امروز است، آيه شريفه: **﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾**<sup>۱</sup> است. ما امروز را جشن می‌گیریم و شادی می‌کنیم و سرور داریم، وليکن باید بفهمیم برای چه این کار را می‌کنیم؛ آیا این جشن یک جشن تقلیدی است و فقط صرف اظهار و احیاء شعائر است بدون توجه به حقیقت و كنه مطلب؟! البته این چندان نمی‌تواند منتج و مفید باشد.

مقصود از کلام امام صادق علیه السلام که می‌فرمایند: «رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا ذِكْرَنَا»<sup>۲</sup> صرف انعقاد یک مجلس و صحبت کردن و شادی کردن یا اظهار تالم و مصیبت کردن و مصائب اهل بیت را گفتن نیست. مصائب اهل بیت مصائبی بوده است که در ۱۴۰۰ سال پیش اتفاق افتاد و تمام شد. الآن از زمان غیبت کبری ۱۲۰۰ سال یا کمتر می‌گذرد، [اما اینکه] مدام بیاییم و بنشینیم که اهل بیت در آن موقع

<sup>۱</sup> سوره مائده (۵) آیه ۳. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۷۸:

«امروز من دین شما را کامل نموده و نعمت خود را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.»

<sup>۲</sup> مصادقة الإخوان، ص ۳۴؛ الأملی، شیخ طوسی، ص ۱۳۵. با قدری اختلاف در هر دو مصدر.

ترجمه: «خدا رحمت کند کسی را که ذکر و یاد ما را زنده نگاه دارد.» (محقق)

دچار مصیبت شدند، حالا گذشت دیگر و تمام شد؛ الآن چه باید کرد؟

منظور از اقامه ذکر و مجالس سیدالشهدا در ایام عزا چیست؟ آیا فقط همین است که پسر پیغمبری در ۱۴۰۰ سال پیش بود و این مصیبت‌ها بر او وارد شد؟! بله وارد شد و تمام شد دیگر؛ حالا دیگر گذشت و مرور زمان بر این مسئله او را زنده نمی‌کند و آن قضایا را به وجود نمی‌آورد. هر فاجعه‌ای که در آن موقع انجام شد، انجام شد و دیگر صحبت کردن راجع به آنها چه فایده و نتیجه‌ای دارد؟! یا اینکه در روز غدیر رسول خدا امیرالمؤمنین علیه السلام را از جانب پروردگار به ولایت و خلافت و حکومت بلافصل و امامت بدون بدیل و بدون نظیر - رفقا روی این کلمه خیلی توجه کنند - منصوب کرد. امامت امیرالمؤمنین غیر از شخص رسول خدا و فرزندان او تا یازده تا، بدیل نداشت و تمام شد دیگر! الآن آن امامت و آن ولایت فقط و فقط مختص حضرت بقیةالله ارواحنا فداه است و

---

۱ کفایة الأثر، ص ۵۳ - ۵۶. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۸۳:

«در ذخائر العقبی، ص ۱۷ از انس بن مالک روایت کرده است که: قال: قال رسول الله: "نحن أهل بیت لا یقاس بنا أحد." حضرت رسول فرمودند: "ما اهل بیته هستیم که هیچ کس با ما قابل قیاس نیست."

و در نیابیع المودّة، ص ۲۵۳ بعد از نقل این حدیث فرموده است که: احمد بن محمد کرزری بغدادی گفت که: از احمد بن حنبل سؤال کردم که افضل صحابه که بودند؟ در پاسخ گفت: "ابوبکر و عمر و عثمان" و سپس ساکت شد. من گفتم: ای پدر جان، پس علی بن ابی طالب کجا رفت؟! قال: "هو من أهل بیت لا یقاس به هؤلاء؛ علی بن ابی طالب از اهل بیته است که اینها با او قابل مقایسه نیستند!"

و نیز در کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۸ از فردوس الأخبار دیلمی روایت کرده است که قال: "نحن أهل بیت لا یقاس بنا أحد."

و هم چنین عبیدالله حنفی در کتاب خود، ارجح المطالب، ص ۳۳۰ از ابن مردویه در کتاب مناقب خود این حدیث را آورده است، و نیز گوید که قال علی علیه السلام علی المنبر: "نحن اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، لا یقاس بنا أحد؛ حضرت علی بن ابی طالب بر فراز منبر فرمودند: ما یم اهل بیت رسول خدا که هیچ کس با ما قابل مقایسه نیست."

و در خطبه دوم از نهج البلاغه وارد است که آن حضرت فرمود: "لا یقاس بآل محمد صلی الله علیه و آله و سلم من هذه الأمة أحد؛ ۱ از تمام این امت هیچ کس با آل محمد قابل مقایسه نیست."

و هم چنین خوارزمی حنفی با اسناد خود، از رسول خدا روایت کرده است که: انه صلی الله علیه و آله و سلم قال: "خیر من یمشی علی الأرض بعدی علی بن ابی طالب؛ ۲ حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بهترین کسی که بعد از من بر روی زمین راه برود، علی بن ابی طالب است."

۱). «نهج البلاغه» ج ۱ ص ۳۰.

۲). «مناقب خوارزمی» ص ۶۳.

آن حکومت بر اساس ولایت و امامت، مختص حضرت بقیة الله است.

### اهل بیت در هدایت افراد چقدر استقامت داشتند؟

پیغمبر این را در روز غدیر به همه اعلام کرد و با آن وضعیتی که البته همه می دانند و آن موقعیتی که در آن موقع بود، آمد برای افراد این قضیه را واضح کرد و فرمود: «آیا تا به حال کسی را دلسوزتر از من به خود دیده اید؟!» آخر کدام پیغمبر این همه درد و رنج کشید؟! آخر ما در دنیا کی سراغ داریم که [کسی] از مکه بلند شود به طائف برود و آن مصائب به سرش بیاید، یک نفر را مسلمان کند برگردد؟! کسی می آید یک چنین کاری بکند؟!!

ما به خودمان نگاه کنیم، حالا ما مبلغ هستیم و مثلاً دنباله رو آن حضرت هستیم و به حسب ظاهر می خواهیم خودمان را چند درصدی در آنجا قرار بدهیم، واقعاً هم چنین کاری می کنیم؟! یعنی اگر بخواهیم آن مسئولیتی را انجام بدهیم که احساس می کنیم و درک می کنیم، هم چنین کاری می کنیم؟! این کار را نمی کنیم؛ می گوئیم: آقا، مردم چه کسی هستند؟! حالا مسلمان شدند یا نشدند، به من چه مربوط است! بلند شوم این همه راه بروم و بعد هم این همه سنگ بزنند و سر و پایش را بشکنند و بعد هم عِداسی پیدا شود و آن را متوجه حقیقت توحید کنم و او را مسلمان کنم، و این را ثمره این مسافرت با مشقت و با صعوبت و تلخی و مرارت قلمداد کنم و خیلی هم از خدا شاکر باشم که الحمدلله خداوند توفیق داد یک نفر در این سفر مسلمان شد! ما این کار را نمی کنیم و شوخی هم نداریم. ما کار ظاهر و عادیمان را انجام نمی دهیم و در این امور، مدام مسئله را به تقدیر خدا برمی گردانیم و قضیه را به آن طرف هل و سر می دهیم.

ولی می بینیم رسول خدا این کار را کرد؛ به سر و پایش سنگ زدند، از سر و پایش خون آمد، به کوه ابوقیس فرار کرد، دنبالش کردند، این رجاله ها و آدم های لات و... را که در هر زمانی بحمدالله به نحو وفور هم پیدا می شوند، به دنبال پیغمبر فرستادند و بچه ها را تحریک کردند: «بروید و سنگ بزنید؛ او آمده بر علیه ما و بت های ما و آیین ما و سنت ما قیام کرده است. بروید او را از بین ببرید و تحت فشار و شکنجه قرار بدهید بلکه از حرف هایش دست بردارد!»

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به السیره النبویه، ج ۱، ص ۴۲۱؛ دلائل النبوة، ص ۶۷؛ إعلام الوری، ص ۵۴؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۶۸.

جهت اطلاع از تفصیل این داستان و وقایع بعد از آن، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۳۸ - ۳۳۴ به نقل از تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۴۴ - ۳۴۶.

در همان موقع که پیغمبر نشسته است، جبرائیل می‌آید و می‌گوید:  
 «زمین را در اختیار تو گذاشتیم، زلزله را در اختیار تو گذاشتیم، باد را در اختیار تو گذاشتیم،  
 صاعقه را در اختیار تو گذاشتیم، خسف را در اختیار تو گذاشتیم، همه چیز را در اختیار تو  
 گذاشتیم؛ دعا کن، این مردم را نفرین کن!»  
 حضرت می‌فرماید:

«من چطور نفرین کنم؟! من برای هدایت اینها آمده‌ام!»<sup>۱</sup>

ببینید، این فرق بین رسول خدا و غیر رسول خدا است! قضیه این است. آخر کسی که بی‌خود  
 پیغمبر نمی‌شود؛ پیغمبری که کشک نیست، پیغمبری که با یک منصب ریاست و... به دست نمی‌آید!  
 جنگ راه می‌اندازند، جنگ احد راه می‌اندازند می‌آیند و آن مسائل را در می‌آورند، می‌زنند پیشانی  
 پیغمبر را چنان می‌شکنند<sup>۲</sup> که دانه خود در سر و مغز پیامبر فرو می‌رود، دندان پیغمبر می‌شکند، هشت  
 نفر تا آخر دور پیغمبر می‌مانند و همه فرار می‌کنند؛ همین خلفایی که بعد آمدند<sup>۳</sup> آن‌چنان برای اسلام  
 سینه چاک کردند که حالا همه خیال می‌کنند اگر اینها نبودند دیگر اسمی از اسلام نبود! مگر الان این  
 حرف‌ها را نمی‌گویند؟! مگر نمی‌گویند: «اگر سقیفه بنی‌ساعده نبود، دیگر اسمی از اسلام نبود»؟!<sup>۴</sup>  
 الحمدلله همه چیز هم داریم می‌شنویم! این سقیفه بنی‌ساعده قائم به همان افرادی بود که در جنگ احد  
 سه روز از مدینه فرار کردند و پیدایشان نشد! این را اهل تسنن دارند می‌گویند، نه بنده.<sup>۵</sup> اینها همان‌هایی  
 هستند که اسلام به وجود اینها قائم است! چه کسی دنبال پیغمبر بود؟ امیرالمؤمنین و ابودجانة انصاری  
 و طلحه و زبیر بودند؛ اینها آن موقع خوب بودند و جزو افرادی بودند که دور و بر پیغمبر بودند. هشت

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۴۱ - ۲۴۳:

«و أقول: قال في المُنْتَهَى... فقال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم: "قد أمرتم بطاعتي؟! قالوا: "نعم". فَرَفَعَ رَأْسَهُ  
 إِلَى السَّمَاءِ وَ نَادَى: "أَتَى لَمْ أَبْعَثْ عَذَابًا؛ إِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ دَعَوْنِي وَ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ...»

<sup>۲</sup> البدء و التاريخ، ج ۴، ص ۲۰۲؛ إعلام الوری، ص ۸۲ و ۸۳.

<sup>۳</sup> الإرشاد، ج ۱، ص ۸۴؛ تقریب المعارف، ص ۳۲۰؛ كشف الغمة، ج ۱، ص ۱۹۳؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۲۲.

<sup>۴</sup> قائل اول این سخن حیدرعلی قلمداران قمی در کتاب شاهراه اتحاد، بررسی نصوص امامت، ص ۷۲ است. و دیگر  
 قائل آن سید ابوالفضل برقی در مقدمه و حواشی همین کتاب است. و از دیگر قائلین به این کلام، شیخ محمد واعظ زاده  
 خراسانی است در گفتگو با پایگاه اطلاع رسانی حوزه، تحت عنوان گنجینه معرفت، در محضر استاد واعظ زاده، پیرامون  
 نهج البلاغه، شماره ۴ و ۵، به تاریخ انتشار ۱۳۸۷/۲/۴ شمسی. (محقق)

<sup>۵</sup> تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۲۲؛ الکامل، ج ۲، ص ۱۵۸. برای تفصیل این مطلب رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۳، ص

نفر دور پیغمبر بودند و همه فرار کردند و گفتند: «تمام شد!» در همان موقع جبرائیل می‌آید: «یا رسول خدا، آنها را نفرین کن!» حضرت فرمودند: «اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ!»<sup>۱</sup> چه کسی در دنیا می‌تواند این‌طور باشد؟! یعنی کدام قلبی می‌تواند هم‌چنین سعه‌ای داشته باشد؟! کدام نفس و روحی می‌تواند هم‌چنین سعه‌ای داشته باشد؟! کجا ما می‌توانیم خودمان را با آنها مقایسه کنیم؟! ما کجا، آنها کجا؟! زمین کجا، کهکشان کجا؟! این حرف‌ها چیست؟!

منصب ولایت و رسالت که بر رسول خدا آراسته بود، به‌خاطر اینها بود، به‌خاطر این سعه و این ظرفیت بود و به‌خاطر این بود که رسول خدا بین خودی و غیر خودی فرق نمی‌گذاشت، بین کافر و غیر کافر فرق نمی‌گذاشت و همه را به چشم توحید می‌دید و می‌خواست همه هدایت بشوند؛ نه‌اینکه به کفار که می‌رسد بگوید: همه را بکشید، اینها کافرند! نه، می‌گفت: کافر باید مسلمان بشود. این را باید با آن شیوه و اخلاقی که مختص به او است آورد و مسلمان کرد؛ نه‌اینکه با او دعوا کرد، نه‌اینکه به او روی ترش کرد، نه‌اینکه او را مورد عذاب قرار داد که تو کافری!

مگر این مسلمان‌هایی که در زمان رسول خدا مسلمان شدند، از شکم مادر مسلمان به دنیا آمدند؟! اینها هم کافر بودند دیگر، پدرشان کافر بود، مادرشان کافر بود. مگر عمار یاسر از اوّل مسلمان به دنیا آمد؟! مگر یاسر از اوّل مسلمان به دنیا آمد؟! مگر زید بن حارثه مسلمان به دنیا آمد؟! اینها همه کافر بودند، آمدند و با اخلاق رسول خدا و با آن سعه و جود و با آن روحیه برخورد کردند، نفس و فطرت آنها گرفت. حالا اگر قرار بود مثل بنده عمل بکنیم که آن مسلمانش هم برمی‌گشت و کافر می‌شد! اگر قرار باشد بنده با اخلاق خودم بخواهم کسی را دعوت بکنم، مسلمان برمی‌گردد و کافر می‌شود! حالا کافر که به جای خود می‌ماند؛ آن که اصلاً صحبت در او نداریم. این سعه و ظرفیت و جود و این نفس بود که آمد و آن کافر خدانشناس مشرک و دارای اهواءِ شیطانی و افکار جاهلیت

---

<sup>۱</sup> إعلام الوری، ص ۸۳:

«قال أبان بن عثمان: حدثني بذلك عنه الصَّبَّاحُ بنُ سَيَّابَةَ قال: قلتُ: كُسرَت رِبَاعِيَّةٌ كَمَا يَقُولُ هُوَ لاء؟ قال: لا والله ما قبضَهُ اللهُ إلَّا سَلِيمًا و لكنَّهُ شَجٌّ في وَجْهِهِ. قلتُ: فالغارُ في أُخْدِ الَّذِي يَزْعُمُونَ أَنَّ رسولَ اللهِ صارَ إِلَيْهِ؟ قال: و اللهُ ما بَرِحَ مَكَانَهُ و قيلَ لَهُ أ لا تَدَعُو عليهم؟ قال: "اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ."»

سبل الهمدي، ج ۷، ص ۲۱:

«و روی البيهقي في شعب الإيمان مرسلًا عن عبد الله بن عبيد مرسلًا أن رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلمَ لما كسرت رباعيته و شجَّ وجهه يوم أحد، شقَّ ذلك على أصحابه و قالوا: "لو دعوت عليهم." فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلمَ: "إني لم أبعث لَعْنًا و لكن بعثتُ داعيًا و رحمةً؛ اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ."»

را چنان متبدل کرد که از او مسلمانی ساخت که رسول خدا در زمان حیات به وجودش افتخار می کرد! این اخلاق و این رفتار بود.

و ما این اخلاق و رفتار را در اولیا و عرفا مشاهده می کنیم؛ چون آنها هم همین هستند. این اخلاق، اخلاقی است که ما در امام صادق مشاهده می کنیم؛ این اخلاق همان اخلاقی است که در امام حسن و امام حسین و در ائمه مشاهده می کنیم و - بی رودربایستی - در جاهای دیگر نمی بینیم. لذا آنهایی که به واسطه وجود آنها اسلام و تشیع برقرار است، همانهایی هستند که متصل به آن مبدأ هستند و از آن مبدأ و منشأ می گیرند و از آن روح و سعه وجودی اخذ می کنند و نتیجه اش هم همین می شود. و هر کسی در مقابل باشد، گرچه بگوید من شیعه هستم، هیچ فایده ای ندارد؛ گرچه بگوید من مسلمانم، پیشیزی ارزش ندارد؛ گرچه بگوید من به دنبال ولایت و تشیع و علی هستم، روز قیامت بدون برو برگرد به دست خود علی به قعر جهنم فرستاده می شود! به خازن جهنم هم نمی سپرد، با دست خودش در وسط جهنم می اندازد. **«يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَنَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ»**؛<sup>۱</sup> یعنی بیاورید آقا از اینهایی که ادعای متابعت علی و تشیع علی می کردند و کمر امیرالمؤمنین را با رفتار و شیوه شان خرد کردند و همه جا آبروی امیرالمؤمنین و تشیع را بردند! اینها در روز قیامت به دست امیرالمؤمنین، ته ته و کنار آن چند نفری می روند که آنجا را گرم کرده اند و آماده پذیرایی از این افراد خواهند بود!<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> الأمالی، شیخ طوسی، ص ۶۲۹:

«... قال [عبایة بن ربیع]: سَمِعْتُ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) يَقُولُ: "أَنَا قَسِيمُ النَّارِ؛ أَقُولُ: هَذَا وَكَيْي دَعِيهِ وَ هَذَا عَدُوِّي حُذِيهِ!"». امام شناسی، ج ۱، ص ۱۵۷:

«از عبایة بن ربیع، امام حی که گفت: ... شنیدم از علی که می گفت من تقسیم کننده آتش هستم، به او می گویم این ولی من است او را بگذار، و این دشمن است بگیر.»

<sup>۲</sup> سوره ق (۵۰) آیه ۳۰. معاد شناسی، ج ۳، ص ۳۰۵:

«در روزی که ما به دوزخ می گوئیم: آیا با این کثرت افرادی که در تو انداخته ایم، پر شدی و سیر گشتی؟ دوزخ در پاسخ گوید: من باز اشتها دارم؛ آیا زیاده بر این هم هست؟»

<sup>۳</sup> تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۴۹:

«﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ آلِ فُلَقٍ﴾ قال: "الْفَلَقُ جُبُّ فِي جَهَنَّمَ يَتَعَوَّذُ أَهْلُ النَّارِ مِنْ شِدَّةِ حَرِّهِ، فَسَأَلَ اللَّهُ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ أَنْ يَتَنَفَّسَ، فَأُذِنَ لَهُ فَتَنَفَّسَ فَأَحْرَقَ جَهَنَّمَ." قال: "و فِي ذَلِكَ الْجُبِّ صُنْدُوقٌ مِنْ نَارٍ، يَتَعَوَّذُ أَهْلُ الْجُبِّ مِنْ حَرِّ ذَلِكَ الصُّنْدُوقِ، وَ هُوَ التَّابُوتُ وَ فِي ذَلِكَ التَّابُوتِ سِتَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ سِتَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ؛ فَأَمَّا السُّتَّةُ الَّتِي مِنَ الْأَوَّلِينَ، فَابْنُ آدَمَ الَّذِي قَتَلَ أَخَاهُ، وَ نَمْرُودُ إِبرَاهِيمَ الَّذِي أَلْفَى إِبرَاهِيمَ فِي النَّارِ، وَ فِرْعَوْنُ مُوسَى، وَ السَّامِرِيُّ الَّذِي اتَّخَذَ الْعِجْلَ، وَ الَّذِي هُوَ الْيَهُودُ، وَ الَّذِي نَصَرَ النَّصَارَى؛ وَ أَمَّا السُّتَّةُ الَّتِي مِنَ الْآخِرِينَ فَهِيَ الْأَوَّلُ وَ الثَّانِي وَ الثَّلَاثُ وَ الرَّابِعُ وَ صَاحِبُ

## غدیر چه روزی است؟

امروز روز ولایت است. آیه شریفه می‌فرماید: **(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)**؛<sup>۱</sup> «امروز است که دین شما را من کامل کردم.» مگر پیغمبر نماز و حج و زکات و خمس و امر به معروف و نهی از منکر را نیاورد؟! پیغمبر احکام را بیان کرد دیگر، چرا ما نیاز به امیرالمؤمنین داریم؟ پیغمبر امیرالمؤمنین را در امروز نصب کرد تا اینکه چشم ما باز شود؛ **(أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)** یعنی این. امروز روزی است که چشم و گوش و عقل باید باز بشود. امروز روز باز شدن عقل است، امروز روز به کار انداختن عقل است؛ نه روز بر سر عقل کوبیدن و او را خفه کردن و ساکت کردن و محکوم به حکم تقلید و در بند و اسیر تقلید کردن! امروز رو آزادی از بند است، روزی است که پیغمبر دارد به مردم می‌گوید: مردم، بیایید عقلتان را به کار بیندازید؛ من مسلمان نفهم و جاهل نمی‌خواهم، من مسلمانی می‌خواهم که یک مقدار عقلش را به کار بیندازد و بفهمد دور و برش چه خبر است! من این را می‌خواهم. امروز آن روز است.

امروز، روز ولایت است؛ یعنی روزی است که پیغمبر به مردم می‌گوید: بلند شوید بیایید دستتان را به دست کسی بدهید که عقل منفصل شما و عقل کل است. بیایید و راه سعادت و فلاح را انتخاب کنید. دست در دست هر میمون شعبده‌بازی ندهید و سر به آستان هر متظاهری نسپارید و نسایید و فریب هر کسی را که ظاهر آراسته‌ای دارد، مخورید و هر کسی که ادعایی می‌کند، بدون تحقیق به دنبالش نروید. امروز، روز ولایت، همین است.

اینکه ما می‌آییم و جشن می‌گیریم و به دنبال سرور هستیم و خود را برای امروز آماده می‌کنیم، برای چیست؟ ۱۴۰۰ سال پیش پیغمبر آمد و از غدیر خم رد شد و همان‌جا جبرئیل آمد و گفت: «علی را به خلافت نصب کن» و خداحافظ شما. حالا ما دست بزنیم و شعر و سرود و آرجوزه [بخوانیم] و از این مسائل و تمام بشود، اما دوباره برویم سال بعد و سال بعدش و همان کارها را بکنیم و همان کارها را در طول یک سال هم انجام بدهیم و هیچ تفاوتی هم نکند، همان احمقی هستیم که باشیم و همان نفهمی که هر کاری انجام می‌دهد الآن هم همان را انجام می‌دهیم؛ پس کجای این قضیه‌ی احیای ذکر شد؟! کجای این قضیه‌ی تبلور ولایت شد؟! کجای این قضیه‌ی نشان دادن اهداف ولایت شد!؟

---

الخوارج و ابن ملجم لعنهم الله. «وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ﴿۱﴾ قَالَ: "الَّذِي يُلْقَى فِي الْجُبِّ فِيهِ بَقَبٌ [يَغِيبُ فِيهِ]".»  
۱ سوره مائده (۵) آیه ۳.



پیغمبر آمد به آنها بگوید که آقاجان من، همان طوری که من آمدم و از طرف خدا به واسطه خصوصیات مافوق بشری عادی (نه اینکه بشر نمی‌رسد، خود بشر هم می‌رسد به همان جایی که چشم دلش باز بشود و بصیرت پیدا بکند و حقایق را تشخیص بدهد و بفهمد و دیگر کسی نتواند او را فریب بدهد؛ اگر جلوی او هزار تا قسم و آیه هم بخورند، می‌بیند مسئله چیز دیگری است). و همان طوری که من با آن خصوصیات غیر عادی خودم در این مدت با شما بودم و شما را به سمت او دعوت کردم و اعلان کلمه توحید کردم و اظهار مبانی عرشی ربوبی در میان جامعه و اصلاح فرد نمودم، با همان خصوصیات و با همان کیفیت و همان سعه وجودی و همان ادراک و بصیرت دارم یک نفر را به جای خودم می‌گذارم! عمار را به جای خودم نمی‌گذارم؛ چون عمار ناقص است. توجه کنید، عمار که رسول خدا فرمود: «پرده بین دو چشم من است!»<sup>۱</sup> یعنی اصلاً فاصله‌ای بین عمار و من نیست. ابی‌ذر را بین شما نمی‌گذارم؛ چون ابی‌ذر با تمام صداقت و خصوصیات که دارد، باز ناقص است. توجه کنید، ناقص است! مقداد را نمی‌گذارم؛ ناقص است. خیلی آدم‌های خوبی هستند و از جمله افرادی هستند که در آن فتنه‌ای که بعد از رسول خدا اتفاق افتاد، با امیرالمؤمنین بودند دیگر.<sup>۲</sup> بصیرت داشتند،

<sup>۱</sup> المسترشد فی إمامة علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۶۵:

«و منهم عمار بن یاسر الذی ملئ ایماناً إلی حشاشته و قال فیہ النبیّ (صلی الله علیه و آله و سلم): "عمار جلدۀ بین عینی."»

<sup>۲</sup> الاختصاص، ص ۶:

«عن بُرَیدِ بنِ مُعاویةَ، عن ابی جَعْفَرِ علیه السلام قال: "ارتدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِیِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ: الْمُقَدَّادُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ، ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ عَرَفُوا وَ لَحِقُوا بَعْدَ."» عنوان بصری، ج ۲، ص ۲۹۶:

«پس از پیامبر، همه مسلمین از دین برگشتند جز سه نفر: مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی؛ مدتی بعد از آن مردم حق را شناخته و به آنان ملحق شدند.»

الاختصاص، ص ۱۰:

«عن ابی بکر الحَضْرَمِیِّ قال: قال أبو جَعْفَرِ علیه السلام: "ارتدَّ النَّاسُ إِلَّا ثَلَاثَةَ نَفَرٍ؛ سَلْمَانَ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ وَ الْمُقَدَّادُ." قال: فَقُلْتُ: فَعَمَارٌ؟! فقال: "قد كان جاضاً جِيضَةً ثُمَّ رَجَعَ." ثُمَّ قال: "إن أردتَ الَّذِي لَمْ يَشْكُكْ وَ لَمْ يَدْخُلْهُ شَيْءٌ فَالْمُقَدَّادُ. فَأَمَّا سَلْمَانٌ فَإِنَّهُ عَرَضَ فِي قَلْبِهِ عَارِضٌ: أَنْ عِنْدَ ذَا - يَعْنِي أمير المؤمنين عليه السلام - اسمُ اللهِ الْأَعْظَمِ لَوْ تَكَلَّمَ بِهِ لَأَخَذَتْهُمُ الْأَرْضُ وَ هُوَ هَكَذَا! فَلَبَّبَ وَ وَجَّتْ فِي غُنْفِهِ حَتَّى تَرَكْتُ كَالسَّلْعَةِ وَ مَرَّ بِهِ أمير المؤمنين عليه السلام فقال: «يا أبا عبد الله، هذا مِن ذاك بايع، فبايع.» و أما أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ فَأَمْرَةٌ أمير المؤمنين عليه السلام بالسُّكُوتِ وَ لَمْ يَكُنْ تَأْخُذُهُ فِي اللهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ فَأَبَى إِلَّا أَنْ يَتَكَلَّمَ بِمَرِّ بِهِ عُثْمَانَ فَأَمَرَ بِهِ. ثُمَّ أَنَابَ النَّاسُ بَعْدُ؛ فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَنَابَ أَبُو سَاسَانَ الْأَنْصَارِيُّ وَ أَبُو عَمْرَةَ وَ فَلَانَ حَتَّى عَقَدَ سَبْعَةَ وَ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُ حَقَّ أمير المؤمنين عليه السلام إِلَّا هَؤُلَاءِ السَّبْعَةُ.»

ولی سعه وجودی راهبری را ندارند و آن سعه وجودی امامت و ولایت را ندارند. اینها افراد خوبی هستند، ولی آن کسی که دارای حقیقتی است که حقیقت مماثل و مشابه و عین من است، فقط یک نفر در امت است و آن هم علی بن ابی طالب است، و دیگری نیست! یعنی همان حقایقی را که من تا به حال بیان می‌کردم، بدون یک واو کم و زیاد از او بشنوید؛ هر اخلاق و رفتاری که من در طول این بیست و سه سال داشتم و شیوه‌های اجتماعی که پیاده کردم و با افراد بودم و با همان شیوه‌ها این کفار و مشرکین به من گرویدند، همان را بعد از من فقط در این علی پیدا کنید؛ همان ارتباط با غیب و اطلاع بر ملکوت آسمان و زمین و تمام حقایق اسماء و صفات پروردگار را که با آن حقایق اسماء در میان شما بودم، نزول آنها و ظهور آنها را فقط در این علی بیابید، تمام! آن معجزاتی را که تا به حال من انجام می‌دادم و شق القمر کردم و... و همه شما دیدید، همه را هم نقل کرده‌اند،<sup>۱</sup> در علی پیدا کنید؛ ببینید او هم می‌تواند شق القمر بکند و خورشید را نگه دارد و برگرداند و سنگ‌ریزه را به شهادت وا دارد یا نه؟!<sup>۲</sup>

### آیا می‌شود مقام امامت را تصور کرد؟

امام زین العابدین چه کرد؟ محمد بن حنفیه آمد ادعای امامت کرد و خیال کرد امامت هم همین طوری است که حالا صرف پسر امام بودن کفایت می‌کند! محمد حنفیه مردی فقیه، بزرگ، پسر امام، در میان مردم صاحب شأن و مقام و شخصیت بود؛ خیال کرد قضیه تمام است. بعضی‌ها می‌گویند: «این مطالب را برای مردم گفت.» نه آقا جان، این حرف‌ها را نداریم؛ بلکه قضیه برایش اشتباه شد. فرزندان ائمه که همه یکسان و یک‌اندازه نبودند؛ دیدید که بعضی از فرزندان ائمه چه کردند؟! دیدید که برادران امام رضا چه کردند؟! دیدید که عموهای امام رضا چه کردند؟!<sup>۳</sup> هم‌چنین هم مطلب بر محمد حنفیه مشتبه شده بود. آمد گفت: «من امام هستم.» حضرت فرمودند: «امام آن کسی است که همه عالم تکوین در تحت اختیار و اراده او باشد. بلند شو بیا با هم

<sup>۱</sup> جهت اطلاع پیرامون معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، رجوع شود به الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۱ - ۱۷۰ [مجموعاً ۲۶۰ معجزه را ذکر می‌کند]؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۲۲۵ - ۴۲۱، باب جوامع معجزاته صلی الله علیه و آله و سلم [مجموعاً ۱۴۳ معجزه را ذکر می‌کند].

<sup>۲</sup> جهت اطلاع از معجزات امیرالمومنین علیه السلام رجوع شود به الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۷۱ - ۲۳۵. [جمعا ۷۸ معجزه را ذکر می‌نماید].

<sup>۳</sup> رجوع شود به مسائل علی بن جعفر، ص ۳۲۱؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۲۲؛ روح مجرد، ص ۲۳۲.

برویم به کنار حجرالأسود؛ تو از او بخواه که بر امامت تو اقرار کند، من هم می‌خواهم. هر کدام را دیدیم گفت، قبول است و ما تسلیم هستیم.»

محمد بن حنفیه آمد هر چه دعا کرد و هر چه کرد، صدایی از آن بر نیامد! نمی‌دانم چرا ایشان این کارها را کرد؟! خلاصه باید بداند که این طور نمی‌شود! حالا شاید هم در آن موقع تنبّهی پیدا شده و خواسته است مردم هم بفهمند؛ این بعید نیست. ولی همین که امام سجاد علیه السلام از حجرالأسود تقاضا کرد، با صدای بلند اقرار به امامت و وصایت آن حضرت کرد و همه مردم هم شنیدند.<sup>۱</sup> پس این قضیه شوخی نیست؛ امام این است. وقتی امام این است، پس ما با امام فرق می‌کنیم؛ [این کارها] یعنی چه؟! باید حدود رعایت بشود!

مرحوم آقا جلد هجده/امام شناسی را برای چه نوشتند؟! من از مرحوم آقا سؤال کردم: بهترین کتاب شما که تألیف کردید، چه بود؟ ایشان اول فرمودند: «بهترین کتاب، لمعات الحسین بود.» که کلمات سیدالشهدا علیه السلام است و مافوق کلام امام، کلامی وجود ندارد؛ البتّه غیر از قرآن که آن مسئله‌اش فرق می‌کند [و منظور] از کلام مربوبین و مخلوقین است. گفتم: بعد، چه؟ ایشان فرمودند: «بعد، امام شناسی بود.» ایشان فرمودند:

«من دیدم موقعیت امام علیه السلام و موقعیت ائمّه برای مردم ناشناخته است و مردم در تفکرات نسبت به ولایت اشتباه رفته‌اند و در امامت اشتباه فکر می‌کنند و تصوّر می‌کنند امام فردی مثل سایر افراد است؛ حالا یک قدری بالاتر و یک پله بالاتر و یک درجه بالاتر. من آمدم/امام شناسی را نوشتم تا بگویم که کسی را نمی‌توان با امام قیاس کرد.»

نه اینکه بالاتر و پایین تر است؛ امام در یک مرتبه‌ای است که «لا یُقاسُ بنا أحد»<sup>۲</sup> کسی از این مردم با ما مقایسه و تشبیه نمی‌شود.» این هم شاهدش. مگر اینکه کسی بیاید تاریخ و حقایق را انکار بکند که هیچ، این یک مسئله دیگری است؛ قرآن را هم انکار کردند و گفتند همه اینها سحر است و همه اینها باطل است! و بعد فرمودند:

«نتیجه آن/امام شناسی، این جلد هجدهمی است که من نوشتم.»

تمام این دوره هجده جلدی برای همین جلد هجدهم است و این نتیجه‌اش است. نتیجه‌اش این است که امام زمان علیه السلام مرتبه‌ای است که لا یُقاسُ به أحد؛ کسی را نمی‌شود با او قیاس کرد. نباید

<sup>۱</sup> روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۹۷؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۴۸۵.

<sup>۲</sup> عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ۶۶؛ الاختصاص، ص ۱۳؛ ذخائر العقبی، ص ۱۷.

بگوئیم امام علیه السلام بالاتر است؛ بالاتر یعنی چه؟! مثل اینکه شما رنگ سیاهی را در نظر بگیرید و رنگ سفیدی را هم در نظر بگیرید، بعد بگوئید: «سفیدی یک مقدار بهتر از آن است.» درحالی که در دو نقطه مقابل هستند! مدرکات ما، مدرکات بشری و حصولی است؛ مدرکات امام، مدرکات شهودی و وجدانی است و این دو با همدیگر تفاوت جوهری و ماهوی دارند.

### حقیقت معنای عصمت

امروز روزی است که رسول خدا آمد و فرمود: ای مردم، بیایید آن وجود باقی مرا در علی بیابید. من شما را به راه هدایت می‌کنم، علی همان است و او است که هدایت می‌کند. کسی دیگر مثل علی و من نمی‌تواند هدایت کند؛ ممکن است درست باشد و ممکن است اشتباه باشد، ممکن است درست بگوئید و ممکن است اشتباه بگوئید. قضیه این است. ولی در هدایت و ارشاد علی اشتباه معنا ندارد؛ وقتی که امیرالمؤمنین می‌گوید: «این کار را بکن»، دیگر نباید فکر این را بکنی که حالا آیا به نتیجه می‌رسد یا نمی‌رسد؟ اشتباه است یا اشتباه نیست؟ دوباره بروم سؤال بکنم؟ اگر نشد چه کار کنم؟ می‌گوید: «برو این کار را انجام بده.» تمام شد. می‌گوید: «این کار را نکن.» تمام شد. معنایش این است. چون امام، معصوم است.

عصمت یعنی عین واقع بودن. همان طوری که کلام الهی معصوم است، همان طوری که اراده پروردگار معصوم است و همان طوری که مشیت پروردگار معصوم است؛ یعنی ما در مشیت پروردگار نمی‌توانیم تصور خطا بکنیم، چون عین وجود و اصل الوجود و منبع الوجود است. پس عصمت زائیده و منتزع از این حقیقت است؛ نه اینکه آن حقیقت منطبق بر عصمت باشد. ما عصمت را از اراده و مشیت پروردگار انتزاع می‌کنیم. رسول خدا می‌گوید: از این به بعد باید عصمت را از فعل و قول علی انتزاع کنید؛ نه اینکه کلام امیرالمؤمنین مطابق با عصمت است!<sup>۱</sup> کجای کار هستیم؟!

یعنی کلام علی علت و منشأ برای انتزاع عقلانی ما است؛ نه اینکه ما در عالم خود تصویری

<sup>۱</sup> مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۶۱:

«مَسْنَدُ أَبِي يَعْلَى: عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: مَرَّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "الْحَقُّ مَعَ ذَا، الْحَقُّ مَعَ ذَا" وَ سُئِلَ أَبُو ذَرٍّ عَنْ اخْتِلَافِ النَّاسِ عَنْهُ فَقَالَ: "عَلَيْكَ بَكِتَابِ اللَّهِ وَ الشَّيْخِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ وَ عَلِيُّ لِسَانِهِ وَ الْحَقُّ يَدُورُ حَيْثُ مَا دَارَ عَلِيُّ."»

بکنیم و در ذهنیت خود حقیقتی را تصویر بکنیم، بعد بیاییم امیرالمؤمنین را نگاه داریم و با او بسنجیم که درست است یا درست نیست؟ این برای ما است و مربوط به ما و اعمال ما می‌شود. بله، ما در مورد اعمال بشر در هیچ‌کس نمی‌توانیم ادعای عصمت بکنیم و ادعای عصمت در هر کسی غیر از امام معصوم، کفر و شرک است و خلود در آتش دارد؛ هر کسی به هر نحوی می‌خواهد باشد، باید کارهایش را در میزان شرع مقایسه کرد که درست است یا درست نیست، اگر درست است به روی چشم، اگر درست نیست مردود و باطل است. این آن دستوری است که ما داریم. اما در مورد امام عصر ارواحنا فداه چطور؟ در مورد امام هادی و امام عسگری چطور؟ در مورد امام جواد و امام رضا و ائمه دیگر چطور؟ نه، در مورد اینها ما عصمت را از اینها انتزاع می‌کنیم؛ چیزی در ذهن نمی‌آوریم بعد کلام و رفتار اینها را با آن مقایسه کنیم! نه، ما کلام امام معصوم علیه السلام را می‌گیریم بعد می‌آییم خودمان را با این کلام مقایسه می‌کنیم؛ امام صادق چه فرمودند، حالا من باید همین را انجام بدهم! و آیا این کلام امام صادق درست بود، غیر درست بود، اینجا راه ندارد.

پس ببینید، به‌طور کلی مرز فرق می‌کند و اصلاً متفاوت است و حدود به‌نحو جوهری مختلف است؛ نه به‌نحو کمیّت و کیفیت و اشتداد وجودی. در جوهره فعل، بین فعل و تقریر و کلام معصوم علیه السلام و سایر افراد، اختلاف ماهوی وجود دارد. پس بنابراین هر کدام حکم خاصّ به خودش را دارد.

### استقامت اهل‌بیت در راه هدایت انسان‌ها

رسول خدا می‌فرماید که ای مردم امروز آیه آمده است: «من در این لحظه است که دین را کامل کردم.» یعنی احکام بیان شده است، منتها آن قوه مدیر و مدبّر و آن حقیقت اداره و تربیت و زعامت که عبارت است از تدبیر تکوینی نفوس به سمت مراتب رشد و کمال، امروز تحقّق پیدا کرد. من هم که دو ماه دیگر از میان شما دارم می‌روم؛ پس ببینید چقدر من برای شما دلسوزم! آیا دلسوزتر از من سراغ دارید؟! خیال می‌کنید این علی که من الآن دستش را جلوی همه بلند کردم، دنبال ریاست است؟! خیال می‌کنید این علی دنبال حکومت است؟! خیال می‌کنید این علی دنبال امامت است؟! خیال می‌کنید این علی دنبال سلام‌علیکم کردن و بلند شدن و صلوات فرستادن است؟! خیال می‌کنید دنبال پلاکارد زدن و پرده این طرف و آن طرف انداختن است؟! خودتان این علی را که بیست و سه سال دیدید، خودتان که با او بودید، چه کسی از همه بیشتر خودش را به خطر انداخت؟! در جنگ خندق وقتی که **(وَبَلَّغْتَ**

**الْقُلُوبُ الْحَاكِرَةُ**<sup>۱</sup>، همه نفس‌هایتان بیخ گلوی‌تان آمده بود و گیرکرده بود و داشتید خفه می‌شدید، وقتی آن جناب عمرو بن عبدود با آن هیکل کذایی اش آمد، صدا از هیچ‌کس در نیامد، فقط چه کسی بلند شد ایستاد؟! چه کسی ضربت عمرو بن عبدود به فرقش وارد شد؟!<sup>۲</sup> این را که خودتان دیدید! در جنگ خیبر کدام‌یک از شما به جدال و قتال آن مرحب رفت؟!<sup>۳</sup> و در آنجا خودتان مشاهده کردید. در جنگ احد چه کسی کنار من ایستاده بود و نود زخم شمشیر...؟!<sup>۴</sup> آخر اینها را که خودتان دیدید، آیا این علی دنبال پلاکارد و این بازی‌ها است؟! این علی دنبال ولایت است؟! دنبال امامت است؟! دنبال دستگیری است!؟

پس برای چه من دارم او را می‌آورم؟ شما بدانید این کسی که من الآن او را می‌آورم و در اینجا نصب می‌کنم، امروز سخت‌ترین روز عمر او است که دارد بر او می‌گذرد! شاق‌ترین روز عمر امیرالمؤمنین همین روز بوده است که پیغمبر آمدند او را منصوب کردند. خیال می‌کنید امیرالمؤمنین نشست و کیف کرد و گفت: به‌به، نگاه کن پیغمبر آمده است دارد من را به امامت [منصوب می‌کند]...؟! اینها برای ما است؛ بله، اگر پیغمبر این کار را می‌کرد دیگر با دُیمان گردو می‌شکستیم و قند در دلمان آب می‌کردیم و از این بازی‌هایی که داریم می‌بینیم! ولی برای امیرالمؤمنین سخت‌ترین روز است. سخت‌ترین روز پیغمبر آن روزی بود که در غار حراء به او وحی نازل شد؛ همان‌طوری که مرحوم آقا فرمودند:

«هیچ ساعتی بر پیغمبر سخت‌تر از آن ساعت نگذشت که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* أَقْرَأَ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ**»<sup>۵</sup> آمد.»

و آن جریانی که بعداً اتفاق افتاد و رسول خدا از شدت آن بارقه‌ها و وارده‌هایی که در این مسئله

<sup>۱</sup> سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۰. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۰۰:

«از شدت ترس در غزوة احزاب، قلب‌های مسلمین به حنجره‌هایشان رسید (یعنی روحشان به گلو رسید).»

<sup>۲</sup> کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۹۷؛ دلائل النبوة، ج ۳، ص ۴۳۸؛ مناقب، خوارزمی، ص ۱۶۹.

<sup>۳</sup> الأمالی، شیخ طوسی، ص ۳؛ مناقب علی بن ابی‌طالب، ابن المغازی، ۱۴۸؛ مناقب الإمام امیرالمؤمنین، محمد بن سلیمان الکوفی، ج ۲، ص ۵۰۰؛ مسند أحمد، ج ۴، ص ۵۱؛ المصنّف، ج ۸، ص ۵۱۹؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۱۰.

<sup>۴</sup> تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۱۶.

<sup>۵</sup> سوره علق (۹۶) آیه ۱. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۲۷:

«بخوان به نام پروردگارت که آفریده است.»

احساس کرد، به تب و لرز افتاد<sup>۱</sup> که **(يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ \* قُمْ فَأَنْذِرْ \* وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ)**<sup>۲</sup> آمد و مربوط به همان کیفیت نزول این واقعه عظیم برای پیغمبر بود.<sup>۳</sup> چنان که مرحوم آقا می فرمودند که در روایت دیگری از رسول خدا هست که دارد: «شَبَّيْتَنِي سُوْرَةُ هُوْدٍ؛ سُوْرَةُ هُوْدٍ مَرَا پِرِ گِرْدَانِيْد!»<sup>۴</sup> در روایت دیگری داریم: «لَمَكَانِ هَذِهِ الْآيَةِ.» آن آیه ای که دارد: **(وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ)**؛<sup>۵</sup> «نسبت به آنچه امر شدی، استقامت کن.» فوری کنار نکش، فوری نگو: این مردم [هدایت] نمی شوند دیگر، پس خداحافظ شما! بروم با همین چندتا اصحابی که دارم، مسئله را [دنبال] کنم دیگر! **(فَأَسْتَقِمْ)**؛ رسول خدا فرمود: «این آیه مرا پیر کرد!»<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۱۵۷.

<sup>۲</sup> سوره مدثر (۷۴) آیات ۱ - ۳. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۲۴۷:

«ای دثار و ردا به خود پیچیده، برخیز و پروردگارت را به بزرگی یاد کن.»

<sup>۳</sup> أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۰۸؛ إمتاع الأسماع، ج ۳، ص ۳۱؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۹؛ مسند ابی یعلیٰ، ج ۴، ص ۱۵۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۲۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۶۷.

<sup>۴</sup> علل الدار قطنی، ج ۱، ص ۲۰۹ و ۲۱۱؛ الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۳۳۵ و ۳۳۶؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۷۶؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۰۴؛ المعجم الكبير، ج ۶، ص ۱۴۸؛ مسند ابی یعلیٰ، ج ۱، ص ۱۰۲؛ المصنف، ابن ابی شیبة الكوفی، ج ۷، ص ۲۰۱؛ المصنف، صنعانی، ج ۳، ص ۳۶۸.

<sup>۵</sup> نور ملكوت قرآن، ج ۳، ص ۲۶۳:

«و از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطبه ها و بیان هایی وارد است که در آنها مردم را در تمسک به قرآن و تدبّر در آن ترغیب و تحریص می کند، و در هدایت جویی در سایه آن و استضاءه و استناره به نور آن تشویق و تحریص می نماید. و خود آن حضرت در آنچه را که دعوت می کرد به سوی کمال و عمل به آن، از همه مردم سزاوارتر بود که بدان ها عمل کند و پایبند باشد، و از جمیع مردم سرعتش و سبقتش به سوی هر خیری بیشتر بود.

و در روایت مشهوره آمده است که گفت: «شَبَّيْتَنِي سُوْرَةُ هُوْدٍ؛ سُوْرَةُ هُوْدٍ مَرَا پِرِ گِرْدَانِيْد»؛ پس گردانید. «حضرت با این گفتار خود اشاره می کنند به گفتار خداوند متعال در این سوره که: **(وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ)**؛ «پس استقامت و پافشاری کن همان طور که بدان مأمور شدی.» این آیه در دو جای قرآن وارد است: اول در سوره هود، صدر آیه ۱۱۲: **(فَأَسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا)**؛ دوم در سوره شوری، صدر آیه ۱۵: **(فَلِلذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ)**. و از این رو در بعضی روایات آمده است: «شَبَّيْتَنِي سُوْرَةُ هُوْدٍ و أَخَوَاتِهَا.»

شیخ أبو الفتوح رازی در تفسیر خود، از طبع مظفری، ج ۳، ص ۱۰۱ گوید: عبدالله بن عباس گفت: هیچ آیت به رسول علیه السلام نیامد از این آیت سخت تر، و بر آن گفت اصحابان را آنکه که او را گفتند: «یا رسول الله، أسرع إلیک الشَّيْب؛ پیری به تو شتافت!» گفت: «شَبَّيْتَنِي سُوْرَةُ هُوْدٍ؛ سوره هود مرا پیر کرد.» و فی روایة: و أَخَوَاتِهَا - انتهى.

<sup>۶</sup> سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۲. نور ملكوت قرآن، ج ۲، ص ۱۷:

«و در این امر همان طور که مأمور هستی پایداری کن!»

می‌دانید چرا رسول خدا را پیر کرد؟ چون آن مسئولیتی که پیغمبر در دلش احساس می‌کرد، به اندازهٔ سرمایی در ما وجود ندارد. اگر ما هم آن مسئولیت را -حالا نه همه‌اش را، یک مقدار و یک بند انگشتش را- احساس می‌کردیم، ما هم پیر می‌شدیم. اگر آنچه را او احساس می‌کرد و آن ابوتی را که او احساس می‌کرد و احساس پدرانه‌ای را که او داشت، ما هم یک چنین احساسی داشتیم، ما هم می‌گفتیم: شیبّتی سورَةُ هود! ولی، خدا می‌داند که به چه شخصی چه سعه و خصوصیتی بدهد.

### ارمغان عید غدیر

امروز روزی است که رسول خدا فرمود: از امروز عقلتان را دیگر به کار بیندازید، این قدر به دنبال ظاهر نگردید، این قدر به دنبال کثرت نگردید، این قدر به دنبال شایعه نگردید، و...؛ عقل و فهمتان را به کار بیندازید و ببینید چه گیرتان می‌آید؟ ائمه به دنبال همین مسئله آمدند؛ ائمه آمدند فرمودند که ما به آن مرتبهٔ عقل متکامل رسیدیم. عقل چه اقتضائی می‌کند؟ عقل می‌گوید: انسان باید به دنبال این [مطلب] برود. پس در روز عید غدیر رسول خدا نیامد برای ما محدودیت ایجاد کند، ما را در بند قرار بدهد، اصل دموکراسی متعارف را از ما بگیرد، ما را مقلد علی بن ابی طالب بکند، ما را مقلد و تابع آن حضرت قرار بدهد و بگوید که مطلب این است و غیر از این نیست و هر کسی غیر از این نباشد چه می‌شود و خدا پدرش را هم درمی‌آورد! نه، رسول خدا آمد در روز غدیر این را فرمود - البته اینها چیزهایی است که واقع قضیه است، پیغمبر که اینها را فرمود - ای مردم، من که دارم دو ماه دیگر می‌روم، خودتان اگر عقل دارید، بیاید قضاوت کنید و ببینید که الحمدلله هیچ کدامتان هم عقل ندارید (منظورم شما نیستید؛ بلکه منظور بنده همان‌هایی هستند که رفتند سقیفه بنی ساعده درست کردند و دیدید که چه کردند، و آنهایی که دارند الآن این قضیه را تأیید می‌کنند)، یک سؤال از شما می‌کنم: اگر مریض باشید و نیاز به رفتن به نزد طبیب داشته باشید، برای این مسئله عقلتان چه حکم می‌کند؟ آیا به اعلم مراجعه نمی‌کنید؟! آیا در اینجا نمی‌گویید که خود عقل [این را] می‌گوید؟! عقل با انارة فطرت به حقایق هستی راهنمایی می‌شود و در این حقیقت هستی که نظام، نظام احسن است، مقام تربیت و تزکیه و ارشاد هم بر همان نسق قرار دارد و جدای از همدیگر نیستند؛ لذا حکم شرع با حکم تکوین نباید منافات داشته باشد و اگر منافات داشته باشد تناقض است. خود عقل می‌گوید اگر انسان با وجود بیماری و مرض، دنبال فردی برود که اطلاعات او ناقص باشد، این فرد احمق و دیوانه است و عقل و منطق ندارد.



امام جواد علیه السلام همین مطلب را به عموی خود می‌فرماید. عموی حضرت، عبدالله، بعد از امام رضا علیه السلام خیلی راحت آمد ادعای امامت کرد! مثل اینکه آن موقع هم این قضیه خیلی راحت و خیلی دارج و رایج بوده است دیگر! حضرت می‌فرماید:

«يَا عَمُّ! إِنَّهُ عَظِيمٌ عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقِفَ عَدَا بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولَ لَكَ: لِمَ تُفْتِي [تُفْتِي] عِبَادِي بِمَا لَمْ تَعْلَمْ وَ فِي الْأُمَّةِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ؟<sup>۱</sup> خیلی این مسئله بر تو گران خواهد آمد که در روز قیامت در پیشگاه پروردگار بایستی و از تو سؤال شود که چرا در میان مردم فتوا دادی و حکم و قضاوت کردی درحالی که اعلم از تو وجود داشت؟! چرا آمدی این کار را انجام دادی?!»

این مسئله یک مسئله عقلی است و نیازی نبود امام جواد علیه السلام این را بفرماید؛ منتها حضرت دیگر چاره ندارد که بیاید همین احکام عقلی را به این کیفیت بیان کند، بلکه هشدار باشد؛ و بفرماید که نظام امامت، نظام تربیت و تزکیه بر همین اساس عقل است، آیا تو خودت را عالم‌ترین افراد می‌دانی؟ بسم‌الله بیا جلو بیفت! و اگر عالم‌ترین افراد نمی‌دانی، چرا بار خودت را سنگین می‌کنی؟! چرا خودت را مستوجب عقاب الهی می‌کنی؟! مسئله این است.

### غدیر تا چه زمانی دوام دارد؟

روز عید غدیر ۱۴۰۰ سال پیش، مستمر است تا روز قیامت. امروز همان روزی است که رسول خدا آمد امیرالمؤمنین را به عنوان امامت نصب کرد. یعنی همین الآن، ساعت نه و ربع که بنده دارم با شما صحبت می‌کنم، پیغمبر آمد این کار را کرد و سال دیگر هم همین کار را خواهد کرد. نه اینکه ۱۴۰۰ سال پیش انجام داده است؛ پیغمبر هر سال دارد این کار را می‌کند. و آیا ما متوجه این قضیه شده‌ایم که منظور رسول خدا از این مسئله چیست؟ هر سال پیغمبر امیرالمؤمنین را دارد نصب می‌کند؛ این معنا معنای احیای ذکر است. پس بفهمیم و این پنبه را از گوشمان در بیاوریم و یک مقدار این مغز را به کار بیندازیم و در قضایا و مسائل یک مقدار دقت کنیم و هر حکمی را به هر جایی سرایت ندهیم و برای افراد، مرز خاص خود آنها را بپذیریم نه بیشتر و نه کمتر، چون هر شخصی مرز و حد خاصی دارد، و تمام امور را با میزان عقل و میزان شرع بسنجیم: آیا این با میزان شرع می‌خواند یا نمی‌خواند؟ اگر می‌خواند می‌پذیریم، اگر نمی‌خواند نمی‌پذیریم؛ از هر کسی می‌خواهد باشد! این آن بلاغ و پیام رسول خدا در امروز است که این عمل و این مسئله را باید انجام بدهید.

<sup>۱</sup> عیون المعجزات، ص ۱۱۹.

امام صادق علیه السّلام برای ما نمونه است، امام باقر علیه السّلام برای ما نمونه است، ائمه یک به یک برای ما نمونه هستند و هر کدام از آنها در برهه خاصّ از حیات خود، آنچه لازمه و مقتضای تحقّق آن است، به ما ارائه داده‌اند. این آن مسئله‌ای است که در امروز باید به آن توجه کرد.

امام صادق و امام باقر علیهما السّلام در دورانی بودند که در آن دوران، به واسطه اختلافاتی که پیش آمد و انتقال حکومت از یک سلسله به سلسله دیگر شد، این دو امام توانستند این پیام و مغزای غدیر را برای مردم بیان کنند؛ احیای آن مبانی کردند و احیای آنچه برای رسیدن به سعادت به طور صد در صد و به نحو فعلیت تامه، باید برای مردم بیان بشود و صحبت بشود. البته این دو امام به نحو اوفی آمدند بیان کردند و سایر ائمه به واسطه محذوراتی که داشتند، در این زمینه نتوانستند آن طوری که باید و شاید این قضیه را برای مردم توضیح بدهند و تفسیر کنند؛ آن حقیقتی را که رسول خدا به نحو اجمال در روز غدیر فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه»<sup>۱</sup> و دست امت را در دست امیرالمؤمنین قرار داد؛ حالا یک عده دستشان را کشیدند، آنها دیگر خودشان دچار خسارت شدند.

### معنای اشعار مولانا درباره غدیر

مولانا در این زمینه می‌فرماید:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد \*\*\* نام خود و آن علی مولا نهاد

«زین سبب پیغمبر با اجتهاد»: پیغمبر که این حرف را زد، از روی اجتهاد و فهم زد؛ نه از روی تقلید که خدا گفته است. ببینید خود مولانا دارد می‌گوید در اینجا جنبه عقلانی مسئله رعایت شده است.

«نام خود و آن علی مولا نهاد»: هم خودش مولا است هم علی. بعد آن وقت می‌آید در اینجا

توضیح می‌دهد:

کیست مولا آن که آزادت کند \*\*\* بند رقیّت زپایت برکند<sup>۲</sup>

«کیست مولا آن که آزادت کند»: تو را آزاد کند از جاهلیت، آزاد کند از چشم و گوش بستن، آزاد کند از بیراهه رفتن، آزاد کند از به چاه افتادن، آزاد کند از به دنبال شایعه این طرف و آن طرف رفتن و آزاد کند از تقلیدهای کورکورانه. این متابعت عین آزادی است و این پیروی عین آزادی و هوشیاری

<sup>۱</sup> تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۴.

<sup>۲</sup> گزیده ابیاتی از مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر ششم، ص ۶۴۱.

و تنبّه است.

«بند رقیّت زیایت برکند»: تو تا حالا به پایت بند زده‌ای؛ بند قوم و خویش، بند زن و بچه، بند همسایه، بند شریک، بند ریاست، بند پول و مقام: آه اگر این کار را نکنم دیگر نان از کجا دربیآورم؟! آه اگر این حرف را بزنم دیگر نانم قطع می‌شود! آه اگر در اینجا کرنش نکنم دیگر شهریه‌ام قطع می‌شود! من را از اداره بیرون می‌اندازند! از کار برکنار می‌کنند! امیرالمؤمنین آمد همه این رقیّت‌ها را باز کرد، گفت: جان من، داری برای که خودت را رقیق و بنده می‌کنی؟! یکی که از تو بدتر، هشتش گرو هشتادش است؟! او از یک ساعت بعدش خیر ندارد که اصلاً مرده است یا زنده، تو در باره و در مقابل او داری کرنش می‌کنی؟! ترس از چه داری؟ ماهانات قطع می‌شود، به جهنم که قطع می‌شود! انسانیت آخر کجا رفته است؟! حریت کجا رفته است؟! شرف کجا رفته است؟! تو انسانی، تو خلیفه‌الله هستی، داری خودت را مثل یک حیوان بنده اینها قرار می‌دهی؛ همان طوری که طناب بر گردن گوسفند و گاو می‌اندازند، بر گردن تو انداخته‌اند و دارند تو را به دنبال امیال خودشان این طرف و آن طرف می‌کشاند، تو هم سرت را پایین انداخته‌ای و سری بالا نمی‌کنی و به موقعیت خودت نمی‌رسی که چه کسی هستی! این را مولانا می‌گوید؛ واقعاً رحمة الله علیه و رضوان الله علیه و واقعاً خدا با همان امیرالمؤمنین در بحبوحه جنات بر سر سفره امیرالمؤمنین بنشاندش که چقدر زیبا و عالی می‌گوید: «بند رقیّت ز پایت بگسلد.» آخر بدبخت، داری دنبال که می‌روی؟! سقیفه بنی ساعده راه می‌اندازی برای اینکه یک نفر را بالای منبر بنشانی که نمی‌داند در دستش پنج انگشت است یا شش انگشت است؟! دنبال این؟! از او می‌آید سؤال می‌کند: «خدا کجاست؟»

— (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى)؛ «خدا آن بالا است.»

— «پس زمین خدا ندارد!»

— «بگیرید او را کتک بزنید.»<sup>۲</sup>

آیا این باید بشود که چون نمی‌تواند جواب بدهد و از عهده سؤال بریاید، پس «بزنیدش، بکشیدش»؟! اگر از عهده سؤال برمی‌آمد که نمی‌گفت: «بزنید بیرونش کنید!» اما امیرالمؤمنین که اولاً هیچ وقت در سؤال نماند؛ از مطالبی که از آن حضرت نقل شده است، در کجا امیرالمؤمنین در سؤال ماند؟! بعد هم آیا رسم و شیوه او این بود که اگر از او سؤال بکنند: «خدا در بالا است یا پایین است»

<sup>۱</sup> سوره طه (۲۰) آیه ۵.

<sup>۲</sup> الإرشاد، ج ۱، ص ۲۰۱؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۹، متشابه القرآن و مختلفه، ج ۱، ص ۷۰.

بگوید: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ آن طرف هم جواب بدهد: «پس عرش رحمان دارد، پایین که رحمان ندارد؛ پس زمین چه؟» بگوید: «پس بزیندش؟! عجب! به به، دست شما درد نکند! واقعاً حیف از این پیغمبر و حیف از این امیرالمؤمنین! من می گویم: حیف از امیرالمؤمنین که بیاید برای اینها امامت کند!

### علت انحراف جامعه بشری چیست؟

این همه افراد بهتر از این شخص بودند...! آدم چه بگوید؟! یعنی اینها همه اش نشان می دهد که باید به خدا پناه برد! بالأخره آنها هم همین بودند، آنها هم از شکم آدم متولد شدند، چهار دست و پا که بیرون نیامدند و بالأخره آدم بودند؛ ولی قضیه این می شود که این نفس و این تعلقات نفسانی می آید می گیرد و می پوشاند و این اناره عقل را خاموش می کند، آن وقت همین آدمی که انسان توجّه می کند... همین الآن، مردمی را که در این دنیا هستند نگاه کنید که چه خبر است! انسان قرن عشرين چه اعمال و فجایعی انجام می دهد؛ لخت مادرزاد در خیابان بیرون می آید به خاطر اینکه می خواهد حرفش را بزند! با شلوار هم می توانی بیایی حرفت را بزنی، حالا که حتماً لازم نیست... اگر حرف زدن است که آن طوری هم می شود حرف زد، نیاز نیست که این طوری متاع خودت را در بازار بر همه خلایق عرضه بداری! این آدم، آدم قرن العشرين است دیگر؛ این آدم، آدم روشن فکر و منورالفکر است دیگر! بنده در کتاب/فق و وحی راجع به این قضیه عرض کردم و گفتم: آنهایی که به رسول خدا ایراد می گیرند و این وحی را مختص آن زمان می دانند، بفرمایید، صد رحمت به آدم آن موقع؛ اقلأً دیگر نمی آمدند این طوری اعتراض کنند و به این نحوه بخواهند...!

چه می شود که آدم می آید به این وضعیت می افتد؟! این از نظر مسائل اخلاقی؛ از نظر قساوت هم یک انسان به خود اجازه بدهد که بیاید آن چنان بر فرق یک آدم بی گناه بکوبد که مغز او را روی آسفالت بریزد! چطور می شود انسان هم چنین مطلب و قضیه ای را در مخیله اش بگنجاند؟! عجب! یعنی بر این بشر هم احتمال یک چنین مسائل و قضایایی می رود؟! آن از مسائل اخلاقی، این از قضایای قساوت و سبعیّت و بربریّت و وحشیّت که صد رحمت به پلنگ و ببر و کفتار که کجا می آیند یک چنین کارهایی را در دنیا انجام بدهند؟! یک اسلحه را بفرستد و یک زن و مرد و یک منطقه را به خاک و خون بکشاند. یک هواپیما که دارد می رود و بچه شیرخوار، پیرمرد، بی گناه، صد نفر، دویست نفر، سیصد

<sup>۱</sup> افق وحی، ص ۲۸۸ - ۲۹۴.

نفر دارند می‌روند و می‌داند که در آن چه هست، همه را تکه‌تکه بکند! یعنی واقعاً چطور می‌شود؟! خیلی عجیب است که انسان بیاید و به این نقطه از حیوانیت برسد! کجا ببر و پلنگ هم چنین کارهایی انجام می‌دهند؟!!

این به خاطر دور افتادن از حقیقت است. باید دنبال مکتب اهل بیت رفت، باید به آنچه ائمه می‌گویند رجوع کرد، باید به آنچه امام صادق می‌فرماید رجوع کرد، باید برگشت، باید تغییر مسیر داد و باید این کار را انجام داد. امام صادق علیه السلام آمد و پیام غدیر را بیان کرد. امام باقر و امام صادق، این پدر و پسر آمدند آن پیغام غدیر، پیغامی را که پیغمبر دوست سال قبل در روز غدیر گفته بود، برای مردم بیان کردند: مردم این طوری باشید، نمازتان این طوری باشد، روزه‌تان این طوری باشد، آداب اجتماعی‌تان این طوری باشد، با افراد این طوری صحبت کنید، با زن و بچه این طوری حرف بزنید، اعمال شخصی‌تان در این محدوده باشد، اعمال اجتماعی‌تان در این وضعیت باشد، برای خودتان حساب و کتاب.... اینها را همین امام باقر و امام صادق فرمودند. امام صادق که فقط احکام نفرمود؛ هشتاد درصد مبانی ما، مبانی اخلاقی، مبانی سلوکی، مبانی اعتقادی ما همه مربوط به امام صادق و امام باقر است.

### تنها ملاک شیعه

پس بنابراین آنچه وظیفه مبلغین و متابِعین و آن کسانی که دنباله‌رو اهل بیت هستند و خداوند توفیق متابعت از راه و رسم آنان را نصیب کرده است و داعیه تبلیغ آن مکتب و مرام را دارند، همین است. اولاً: فقط و فقط نگاه کنیم به امام صادق و بس، تمام شد! [فقط ببینیم] امام صادق چه می‌فرماید؛ دیگر زید و عمرو و فلان شخص و فلان عالم و... آنها این طور بودند و آنها آن قسم بودند، برای ما فایده ندارد. اگر خدای نکرده در مواجهه با کلام امام معصوم علیه السلام یک مقدار هم در دل ما این باشد: «حالا فلان آقا که این طوری می‌کرد، برویم ببینیم برای چه بوده است؟» تمام شد، قضیه را همین مقدار باخته‌ایم و دیگر آن نوری که به واسطه خواندن روایت امام صادق به قلب می‌زند و کلام امام صادق را حک می‌کند و انسان را می‌چرخاند و برمی‌گرداند و در آن عالم قرار می‌دهد، ضعیف می‌شود و کارآیی‌اش را از دست می‌دهد. وقتی که اصول کافی را باز می‌کنید و می‌خواهید [بخوانید]، باید بدانید که هرچه هست فقط کلام امام صادق است و بس! وقتی که کلام امام صادق را فهمیدیم و بر آن مبنا به میزان سعه وجودی خودمان رسیدیم، آنگاه با آن مبنا سراغ بقیه می‌رویم که حالا چقدر نزدیکند و چقدر خودشان را با این مبنا وفق داده‌اند.

همین چند روز پیش بود در سر مباحثه‌مان با رفقا و دوستان عرض می‌کردم که ما معیارمان

افراد و بزرگان نیستند؛ معیار ما امام معصوم است. یکی از همین بزرگانی که بسیار مرد بزرگ و عالم و جلیلی است، مرحوم میرزای قمی است. مرحوم میرزای قمی خیلی مرد بزرگ، خیلی عالم، خیلی جلیل است. بنده خودم کتاب *قوانین* را حتّی تا بحث عام و خاص خواندم و سابقاً و حتّی الآن هم از کتب درسی بوده و هست. کتاب‌های ایشان مخصوصاً *جامع‌الشتات* بسیار مفید است و مرحوم آقا توصیّه می‌کردند که حتماً باید فضلا و مجتهدین کتاب *جامع‌الشتات* ایشان را بخوانند که بسیار مفید است و در کیفیت تفریع فروع خیلی کمک می‌کند. این قضیّه را که می‌خواهم نقل بکنم، شاید ایشان سال‌های آخر عمر تغییر کردند، ولی وقتی این قضیّه اتفاق افتاد که ایشان عالم و بزرگ بود و در زمان فتحعلی شاه در میان افراد به عنوان مجتهد اوّل ایران معروف بود؛ حتّی [می‌گویند] فتحعلی شاه از ایشان تقلید می‌کرد.

در همان وقتی که ایشان در کربلا بودند، استاد ایشان، مرحوم بهبهانی، خیلی به ایشان نظر داشته و شنیده شده است که حتّی مرحوم بهبهانی *صلاة و روزه* استیجاری می‌گرفته و پولش را به ایشان می‌داده است که با خانواده خودش زندگی خوبی داشته باشد و بتواند درسش را بهتر بخواند؛ یعنی استاد، *صلاة* استیجاری می‌خوانده و به او نمی‌گفته است که من این کار را انجام می‌دهم! البته خیلی خدا به او اجر و ثواب می‌دهد، بسیار کار بزرگی کرده است و ایثاری که کرده، از نقطه نظر اخلاق و ارزش‌های اخلاقی خیلی کار قابل توجهی است. حالا انسان لازم نیست این کار را بکند؛ کارهای مختلفی است و انسان به طرق دیگری می‌تواند نظایر این امور را انجام بدهد.

سال‌ها بعد وقتی که وحید بهبهانی فوت می‌کند، او مطلع می‌شود این حقوق یا شهریه‌ای که استاد به او می‌داده، از این راه بوده است و خلاصه خیلی متأثر می‌شود و بسیار دینی برگردن خودش احساس می‌کند.

توجّه کنید، عرض کردم که ما این را می‌خواهیم بگوییم: چرا پیغمبر در روز عید غدیر عمّار را با آن مقام نیاورد؟ چرا ابی‌ذر را نیاورد؟ چرا سلمان را نیاورد؟ چرا مقداد را نیاورد؟ این موضوع، موضوعی است که باید به او توجّه بشود. اینها همه درجه یک، همه خوب، ولكن بحث، بحث زعامت یک امّت است، بحث ولایت یک امّت است، قضیّه‌اش با قضیّه ابوذر و... فرق می‌کند، مسئله با قضیّه عمار خیلی فرق می‌کند، زمین تا آسمان فرق می‌کند!

نقل می‌کنند میرزای قمی به اتفاق اصحابی که داشته است در اوّلین سفری که برای عتبات می‌آید، وارد کربلا که شدند، قبل از اینکه به زیارت سیدالشهدا برود به افرادی که در دور و بر او بودند

می گوید:

«ادب اقتضاء می کند که من اوّل بروم و عتبه خانه استادم، وحید بهبهانی را ببوسم، بعد به زیارت سیدالشهدا بروم!»

ببینید، غلط و باطل است! وحید بهبهانی استاد شما است، به جای خود، نسبت به شما این عمل را انجام داد، به جای خود، خدا به او اجر و مقام می دهد و إن شاء الله مأجور است و شما هم باید نسبت به او ادای احترام کنید و باید برای او طلب مغفرت کنید؛ ولی چرا اوّل [بروی آنجا]؟! ادب چه اقتضا می کند؟! ادب اقتضا می کند این فرد که آمد چند سال نماز و روزه گرفت برای اینکه به شما پول بدهد، آیا او ولی نعمت شما می شود یا سیدالشهدا که تمام عالم وجود ریزه خوار خوان اوست؟! کسی این را می فهمد که حقیقت ولایت را درک بکند. کدام یک از این دو بر تو منت دارند؟! رسول خدا منت دارد که آمد و این سفره را گستراند [یا وحید بهبهانی]؟! اگر امام حسین نبود، وحید بهبهانی و بالاتر از وحید بهبهانی کجا بود؟! اینها یک آدم معمولی بودند و در خیابان خیار و چغندر می فروختند! این حرف ها چیست؟! امام حسین آمد وحید را وحید کرد، امام حسین آمد میرزا را میرزا کرد، امام حسین آمد تمام دنیا را عوض کرد، امام حسین آمد چشم همه را باز کرد، امام حسین آمد این سفره را گستراند و همه را به سوی توحید دعوت کرد و لوای شفاعت کبری را او برافراشت! من چه کسی هستم؟! وحید کیست؟! این حرف ها چیست؟! ببینید، اگر قرار باشد از میان میرزا و سیدالشهدا یکی از این دو تا امام بشود، که باید امام بشود؟! فوراً [بگویید] امام حسین امام است؛ نه میرزا، نه وحید، نه بنده و نه غیر بنده. امام، امام است، او صاحب مقام ولایت است و انسان باید چشمش را باز کند و بداند کجا است. اینجا است که من می گویم فقط به امام صادق باید نگاه کنیم. اگر بخواهیم به این مرد بزرگ نگاه کنیم، چپ می زنیم و عوضی می رویم و کفران نعمت می کنیم؛ ولی وقتی که به مکتب امام صادق نگاه می کنیم، آن وقت می فهمیم باید کجا سر بسپاریم. بله، می رویم برای اساتیدمان دعا و طلب مغفرت می کنیم و نماز و قرآن می خوانیم. وقتی که رفقا مشهد می روند، دیدید من چه عرض کردم؟ بنده شنیدم که یکی گفته بود: «ما رفتیم هم به زیارت امام و هم به زیارت حضرت والدتان.» گفتم: بله؟! زیارت امام رضا و حضرت والد؟! برای چه شما حضرت والد را کنار امام رضا آوردید؟! امام رضا، تمام شد! «لا یُقاسُ بنا أحد!» زیارت امام رضا می روی، حق نداری در مخیله ات این را قرار بدهی: «بعد از زیارت امام رضا حتماً به [زیارت آن بزرگ] بروم.» نه، این می شود قرین قرار دادن؛ فقط زیارت امام رضا باید باشد. بله، وقتی انسان امام رضا را زیارت می کند و مسیرش در آنجا می افتد، بسیار خُب بیاید اولیای

خدا را هم زیارت بکند؛ یا وقتی قبل از آنجا می‌خواهد برود، بیاید آنجا زیارت بکند، اشکال ندارد. در آن راستا قرار بدهد، نه اینکه امام رضا و...

### در زیارت اهل بیت چه کار کنیم؟

همین چند شب پیش که مشهد مشرف بودم، در خیابان داشتم به سمت حرم مشرف می‌شدم. دیدم دو نفر ظاهراً دارند به سمت حرم مشرف می‌شوند و داشتند با هم صحبت می‌کردند. دیدم با همدیگر دارند می‌گویند: «زیارت می‌روی، آقا شیخ حسنعلی نخودکی یادت نرود!» برگشتم گفتم: عزیز من، چرا ثواب زیارت امام رضا را از بین می‌بری؟! چرا داری این کار را انجام می‌دهی؟! آقا شیخ حسنعلی نخودکی - رحمة الله علیه - مرد بزرگی بود، ولی او شاگرد و عبدی از عبید امام رضا علیه السلام است، نباید شما عبد را در کنار مولا بنشانی؛ فقط باید زیارت امام رضا [بروی]! بله، بعد از اینکه امام رضا را زیارت کردی و خواستی بروی آنجا، برو یک فاتحه هم بخوان، اشکال ندارد.

بینید آن وقت مرحوم آقا چه می‌فرمایند؟ ایشان همیشه به ما توصیه می‌کردند: «وقتی که می‌خواهید به مشهد مشرف بشوید، رفتش را از طریق پایین بروید.» حالا در برگشت میل هر کسی هر طور است. در این طریق، افراد زیادی از بزرگان و اولیاء دفن هستند. در شاهرود بزرگانی دفن هستند؛ حضرت سید محمد، فرزند امام صادق علیه السلام در چند فرسخی شاهرود دفن هستند و در عتبه ایشان جناب بایزید بسطامی از اولیا و بزرگان دفن است؛ جلوتر، شیخ ابوالحسن خرقانی در آنجا مدفون است. در سبزوار مرحوم حکیم سبزواری، در نیشابور فریدالدین عطار نیشابوری که آن دیگر اصلاً مقام و موقعیتش در چه [مسائلی است]! ولی مرحوم آقا می‌فرمودند:

«کسی که می‌خواهد به مشهد مشرف بشود، فکرش فقط باید زیارت امام رضا باشد!»

در طول مسیر که می‌رویم، اگر [در فکر بیاید]: برویم این بزرگ را زیارت بکنیم، هان، تمام شد، قضیه لنگ می‌خورد! آن دل که باید فقط متوجه امام باشد، تکان خورد؛ گرچه از اولیا است.

### علت جایز نبودن توجه به قبور بزرگان در هنگام زیارت ائمه علیهم السلام

علتش هم می‌دانید چیست؟ بین اولیا و امام فرقی نیست، شبهه در ذهن نیاید؛ بلکه ما قابلیت نداریم که این اتحاد را برقرار کنیم. برای همین است می‌گویند: «نرو!» اگر ما به مرحله‌ای می‌رسیدیم که در آنجا این اتحاد را می‌توانستیم برقرار کنیم، آن وقت دیگر تفاوت نمی‌کرد. همه آنها در سایه امام رضا هستند و همه آنها سر یک سفره هستند؛ اما ما نمی‌توانیم با یک دست دو هندوانه برداریم و نمی‌توانیم موقعیت هر شخصی را در جای خودش قرار بدهیم. وقتی که فکر جای دیگر می‌رود، از آن



اصل کم می‌شود. اگر از آن اصل کم نمی‌شد، اشکال نداشت؛ ولی چون ما نمی‌توانیم، وظیفه این است که فقط باید به امام علیه السلام توجه کرد و فقط باید به او نظر کرد. بله، انسان در موقع برگشت می‌تواند [به زیارت بزرگان برود].

این مکتب، مکتب توحید است. این مکتب، مکتب ولایت است. این مکتب، مکتبی است که باید هجده جلد امام شناسی را بنویسد. این فرد باید امام شناسی بنویسد و این فرد باید جلد هجده امام شناسی را بنویسد که بگوید: «اطلاق امام بر غیر از امام معصوم اشکال دارد!»<sup>۱</sup> چون این فرد می‌داند که امام معصوم کیست، این فرد می‌داند که «لا یُقاسُ بنا أحدٌ»، این فرد می‌داند که اصلاً تفاوت، تفاوت جوهری و ماهوی است و دو چیز مختلف است. و این را در سایه متابعت از کلام امام صادق به دست آورده است. پس وقتی که می‌خواهیم به کلام امام صادق نگاه کنیم، باید به این [توجه داشته باشیم] که این مسئله، همین است و جز این نیست! باید دنبال این مسئله برویم.

### وظیفه شیعه

پس وظیفه همه ما و اخلاء روحانی و برادران ایمانی که امروز بحمدالله خداوند توفیق تلبس به لباس انبیاء و متوج شدن به تیجان ملائکه را نصیب آنها کرده است، [این است که] این مسئله باید به این کیفیت مورد دقت قرار بگیرد؛ البته إن شاء الله بوده است و فقط به عنوان این است که بالأخره ما با هم رفیقانه صحبت می‌کنیم و حرف می‌زنیم و درد دل می‌کنیم و راه را با هم بررسی می‌کنیم. کسی که در این لباس می‌آید، جلوی چشمش فقط باید امام صادق باشد، تمام شد و همین، فقط جلوی چشمش امام زمان باشد.

خطیب امروز بالای منبر فرمودند که امیرالمؤمنین را باید در کنار خود احساس کنید. این حرف، حرف عادی و شوخی نیست. یعنی هر جا می‌روی باید امیرالمؤمنین هم همراهت باشد؛ حرفی که می‌زنی مواظب باش چه داری می‌گویی، چون امیرالمؤمنین کنارت ایستاده است؛ وقتی می‌خواهی بروی یک جا و درخواستی کنی، امیرالمؤمنین را در کنار خودت ببین که چه کار می‌خواهی بکنی؟! وقتی می‌خواهی فلان حرف را بزنی، امیرالمؤمنین را در کنار خودت ببین.

ای وای! به کجا رفتیم؟! اگر به این مسائل عمل می‌شد و به این مطالب ترتیب اثر داده می‌شد، آن وقت چه وضعی داشتیم؟! به حرف که نیست عزیز من! آدم همین طوری بیاید هر چه از دهانش در

---

<sup>۱</sup> امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۰۸.

می آید بگویند، جملات قشنگ و بالا و پایین، و بعد هم تمام بشود برود و...! نه آقا جان، از یک یک این مطالبی که گفته می شود حساب از ما می گیرند، واللّه این دو ملکی که این طرف و آن طرف هستند، می نویسند، هر حرفی را می نویسند، هر مُخَيَّلَه و خطوری که انسان بکند ثبت می کنند و فردا کف دست آدم می گذارند: آقا بیا، این حرف را زدی!

إن شاء الله امیدواریم که خداوند توفیق عنایت بکند به همه ما مخصوصاً آنهایی که خود را آماده کرده اند برای اینکه این مکتب را تبلیغ و این هدف را به مردم ابلاغ بکنند. و بدانید در این ابلاغ، مسئولیت خیلی خطیر است. در وهله اول، مسئولیت متوجه خود ما است؛ خدای نکرده در آنچه فهمیده ایم بخواهیم سر سوزنی قاطی کنیم و بالا و پایین کنیم و برای خاطر مصالح روز و مصالح شخصی و اجتماعی بخواهیم کم و زیاد کنیم، ضرر اولش متوجه خود ما خواهد شد. ضررش این است که خدا هم این پیچ فهم را می بندد؛ حالا [اگر می توانی] بیا بازش کن! روایت می خوانیم دیگر نمی فهمیم و یک چیز دیگر می فهمیم؛ کلام بزرگان را می خوانیم، یک چیز دیگر می فهمیم؛ مطلبی به نظر می رسد، یک چیز دیگر می فهمیم؛ چون پیچ بسته شده است. إن شاء الله که تا به حال برای ما پیش نیامده است، ولی برای بعضی ها پیش آمده است و خود آنها برای من نقل کردند: «هر روزی که خطایی، گناهی، لغزشی از ما سر بزند، شب موقع مطالعه می فهمیم که با شب قبلمان تفاوت داریم.» چون پیچ بسته شده است.

خدا رحمت کند مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - خود ایشان به بنده می فرمودند، البته چند نفر دیگر هم بودند:

«هر روزی که من مراقبه ام بیشتر باشد و دقتم بیشتر باشد و بیشتر خودم را با آنچه فهمیدم تطبیق

بدهم، شب مکاشفات و مشاهداتم دقیق تر و عمیق تر و لطیف تر و رقیق تر خواهد شد.»

این واقعیت است دیگر و این یک حقیقت تکوینی است. نظام تکوین به خاطر همین مسئله باید با نظام تشریح موافق باشد.

بنابراین وظیفه مان این است که در وهله اول مواظب باشیم ضرر این قضیه به خود ما می رسد و پیچ بسته می شود، آن وقت مطلب دیگر را نمی فهمیم.

حالا این مربوط به خودمان بود؛ و اما آنچه به مردم می گوئیم چه خواهد شد؟! نعوذ باللّه که انسان بخواهد خلاف آنچه یافته است به مردم بگوید! مردمی که چشمشان به دهان انسان است و انسان را مورد اعتماد خودشان می دانند و مورد باور خودشان قرار دادند و در میان این مردم افراد مستعدی

هستند که اگر انسان حقیقت مطلب را بگوید، می شنوند. ما چه عذری در پیشگاه خدا داریم برای اینکه در آن ادای امانت، خیانت را مرتکب بشویم و آنچه امام صادق ۱۳۰۰ سال پیش با آن وضعیّت فرمود، بیاییم دست کاری و کم و زیاد کنیم و بعد به افراد بگوییم؛ آیا این خیانت در امانت نیست؟! پس چیست؟!

### تلاش اولیا برای هدایت انسان‌ها

لذا خیلی مسؤلیّت، مسؤلیّت مهمی است و از آن طرف نعمت، نعمت بی پایان. کسی که بخواهد به دنبال امام و مرام امام حرکت کند و بخواهد واقعاً آن مکتب را پیگیری بکند، مرحوم آقا می فرمودند:

«اگر تمام دنیا و آخرت را (آخرت را!) به او بدهند، این پاداش آنچه در این متابعت به دست می آورد، نخواهد بود!»

پس باید ببینیم که واقعاً خدا چه نعمتی به ما داده که ما را در این مسیر آورده، راه را هموار کرده و سفره را برای ما پهن کرده است! سفره نان و پنیر که نیست، همین مطالبی است که بزرگان در اختیار ما قرار داده‌اند و همین روایاتی است که توسط ائمه به دست ما رسیده است. ما دیگر چه می خواهیم؟! و همان کلام بزرگان و عرفا و اولیا و علمای باللّهی است که آنها امام را شناختند و از دریچه امام، مطالب امام را برای ما توضیح دادند. سفره همین کتاب‌های مرحوم آقا است. اگر ما این کتاب‌ها را نداشتیم چه کار می کردیم؟! اگر ما با این بزرگان حشر و نشر نداشتیم، چگونه امام را می شناختیم؟!

می خواهم ببینید که سفره توسط چه کسی باید پهن شود. قضیه میرزا را برایتان گفتم، حالا مشابهش را هم بشنوید. بنده در همین قم در مجلسی بودم، آن موقع که این قضیه را شنیدم، مطوّل و لمعه می خواندم. شخصی بود که الآن آن شخص دیگر فوت کرده است و از افراد بسیار معروف هم بود و البته به عنوان یک فخر و یک مباهات برای خودش می گفت:

«بله، در قضیه‌ای که اتفاق افتاده بود (شورش یا اختلافاتی شده بود من نمی دانم چه بوده است)، به فلان شخص که می خواست به مشهد مشرف بشود، گفتم که وقتی به حرم امام رضا علیه السّلام مشرف می شوی، از آن حضرت بخواه که بیایند و خواهرشان را در اینجا کمک کنند؛ شاید از عهده ایشان برنیاید که این فتنه و قضایایی را که اتفاق افتاده است بخوابانند. از حضرت بخواه که بیایند و خواهرشان را کمک کنند و مدد برسانند و این مسائل حلّ بشود!»

شما نگاه کن و بین این آقا در سن هفتاد هشتاد سالگی، از امامت چقدر می فهمد؟! بفرما!

خدا رحمتش کند، حالا ما نمی خواهیم عیب بگیریم؛ ما می خواهیم خودمان را درست کنیم و خودمان عبرت بگیریم. این شخص اصلاً حضرت معصومه سرش می شود؟! این شخص اصلاً امام رضا سرش می شود؟! این شخص اصلاً امام زمان سرش می شود؟! اصلاً چه واقعاً؟! اینها به خاطر این است که ما دنبال مکتب امام صادق نرفتیم؛ از وقتی که چشم باز کردیم فقط فقه و اصول را برداشتیم جلویمان گذاشتیم، فقط قواعد و اصول عملیه و اصول غیر عملیه و مباحث الفاظ و شبهه نردبانیه آقای کذا و... اما نرفتیم ببینیم که حقیقت دین چیست و واقعیت چیست!

خدا بیامرزد یکی از اساتید ما، مرحوم آیه الله غروی - رحمة الله علیه - می گفت:

«من در نجف در یک مجلس علمی رفتم که مراجع نجف در آن مجلس حضور داشتند. یکی از بزرگان نجف از آیه قرآن که **(يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ)** استدلال می کرد بر اینکه خدا مثل ما دست دارد (متها لاد دست و پایش خیلی بلند است و هرکه کشانی یک دستش است!)؛ ظهور آیات دلالت بر همین وجود ید دارد و ید هم البته حالا از چشم ما نامرئی است و می گفت: "ممکن است که جسم لطیف باشد."»

جسم حتماً که چغندر و کدو نیست! ببینید، این نتیجه همان ایراداتی است که می گویند: «آقا عرفان به چه درد می خورد؟!» این نتیجه همان است که می گویند: «آقا این قدر در روایات اهل بیت راجع به اخلاق و... بحث کردن به چه درد می خورد؟! آنچه به درد ما می خورد فقط همین احکام نماز و روزه و دماء ثلاثه است!» نتیجه این [تفکر]، اثبات ید، اثبات رجل، اثبات کله و دماغ و ابرو و سایر اعضا است! حالا در آیه قرآن نداریم که «خدا ابرو دارد»، و الا آن را هم می فرمودند؛ حالا ید و رجل است: **(وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ)**!<sup>۱</sup> امام را نشناختیم، ولایت را نشناختیم، توحید را نشناختیم. این را باید امام صادق به ما معرفی کند. بسم الله، این سفره را پهن کردند. بزرگان و اولیا می آیند اینها را توضیح و شرح می دهند. بسیار خوب؛ پس چه نعمتی بالاتر از این؟!

اینجا است که باید واقعاً خدا را شکر کنیم و همه از صمیم قلب از خدا این دعای «الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولاية أمير المؤمنين و الأئمة المعصومين عليهم السلام»<sup>۳</sup> را تقاضا کنیم که این مسئله «تمسك» را در ما را متحقق کند؛ یعنی چشم پوشی از همه جا و فقط تمرکز در یک جا، و آن

<sup>۱</sup> سوره فتح (۴۸) آیه ۱۰.

<sup>۲</sup> سوره مائده (۵) آیه ۶۴. مهر تابان، ص ۴۰۰:

«یهود می گویند: دست های خدا در غل و در بند کشیده شده است.»

<sup>۳</sup> إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۴۶۴، با قدری اختلاف.

چهارده معصوم است، همین! این را باید در ما متمرکز کند، آن وقت برکاتش را خواهیم دید. إن شاء الله!  
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ